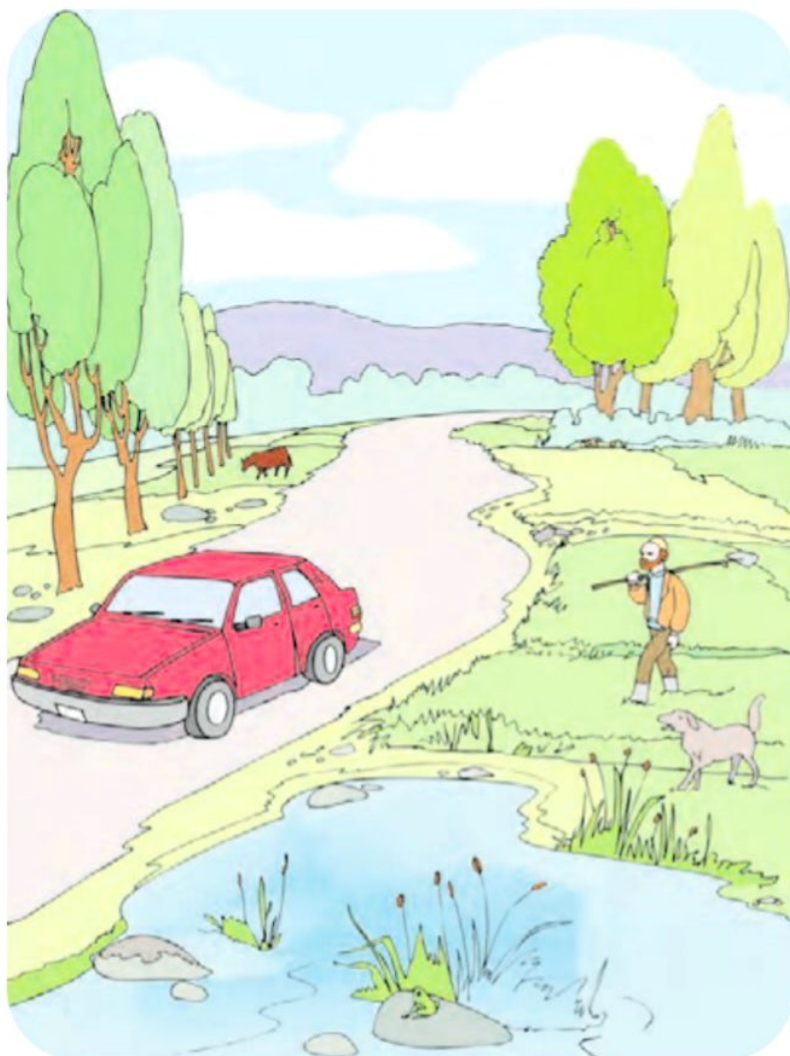


سفرِ دل‌پذیر

زنگ آخر بود. خانم آموزگار پرسید: «کدام یک از شما تابستان گذشته به مسافرت رفته‌اید؟» آذر دست بلند کرد و گفت: «اجازه؟ تابستان گذشته با پدر، مادر و برادرم به مازندران رفتیم. از دیدن جنگل‌ها، چشمه‌ها، کوه‌ها و شالیزارها لذت بردیم. آن جا هوای خوب و دل‌پذیری داشت.»



برادرم گفت:
«کاش می‌توانستم هرچه
را که می‌بینم، بنویسم.»
مادرم گفت: «وقتی به
مدرسه بروی، نوشتن را
یاد می‌گیری اما تا آن
زمان، هرچه را دیده‌ای،
نقاشی کن.»

ذ

ذ

سَفَرِ دِلْپِذِيرِ



جدول ترکیب	آ	ا	او و	ای	ی	ای	ه	ا
ذ	ذا	ذَ	ذو	ذیر	ذی	ذِ	ذِه	ذُ

آذان - آذر - لذت - لذیذ - دلپذیر - ذهن - ذکر - ذری - ذخیره - ذرت
جذاب - ذره بین - پذیرفت - گذشته - گذاشت - ذوق - می گذارم - پذیرایی
ذرت بو داده - سفر دلپذیر - تابستان گذشته - شام لذیذ - صدای آذان

متن روان‌خوانی را با دقت بخوان و با توجه به آن، به سؤال‌ها جواب بده.



نامِ مادرِ من آذر است. او زنی مهربان و دوست‌داشتنی است.

او به من و خواهرم یاد داده است تا همیشه وسایلمان را در جای مخصوص بگذاریم.

او در سال‌های گذشته مدیر یک مدرسه‌ی دخترانه بوده است.

او از این‌که با بچه‌ها کار می‌کند، بسیار لذت می‌برد.

مادرم هر سال روز دانش‌آموز برای دانش‌آموزان مدرسه‌اش ذره‌بین هدیه می‌داد.

ذره‌بین وسیله‌ای است که با آن می‌توان همه چیز را بزرگ‌تر دید.

دانش‌آموزان با دیدن کادوی خانم مدیر، با ذوق از او تشکر می‌کردند.

دانش‌آموزان مدرسه هیچ وقت مادرِ من را اذیت نمی‌کردند چون او را خیلی دوست داشتند.

آذر، اولین روز مدرسه برای بچه‌ها ذرت بو داده سفارش می‌دهد.

او می‌گوید: «روز اول مدرسه همیشه در ذهن بچه‌ها می‌ماند. پس بهتر است این روز را برایشان

به یاد ماندنی‌تر کنیم.»

یکی از همکاران مدرسه نیز برای نذری با یک آش لذیذ از بچه‌ها پذیرایی می‌کرد. بچه‌ها از خوردن

آش بسیار لذت می‌بردند.



